

ابداع امر اجتماعی

رساله‌ای دربارهٔ افول هیجانات سیاسی

ژاک دونزولو

ترجمه

آرام قریب

سرشناسه	دونزولو، ژاک Donzelot, Jacques
عنوان و نام پدیدآور	آبداع امر اجتماعی - رساله ای درباره افول هیجانات سیاسی / ژاک دونزولو؛ ترجمه آرام قریب.
مشخصات نشر	تهران: شیرازه کتاب ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۲۵۶ص
فروست	مجموعه مفاهیم علوم اجتماعی - ۲۳.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۵۴-۷-۴
فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: Linvention du Social: essai sur le declin des passions politiques, 1984
موضوع	تحولات اجتماعی
موضوع	فرانسه - اوضاع اجتماعی
موضوع	فرانسه - سیاست و حکومت
شماره افزوده	قریب، آرام، ۱۳۳۸ - مترجم
رده بندی کنگره	HN۴۲۵ / ۵۹ الف ۲ ۱۳۹۵
رده بندی دیسی	۳۲۰۹۴۳
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۱۶۸



آبداع امر اجتماعی
رساله‌ای درباره افول هیجانات سیاسی

نویسنده: ژاک دونزولو
مترجم: آرام قریب
انتشارات: شیرازه کتاب
طراح جلد: پردیس خرمی
چاپ: پردیس دانش
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۵
حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران: صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵
تلفن: ۸۸۹۵۲۳۹۷ - فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱
همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۳

سایت: www.shirazehketab.net

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر جمع
۱۱	پیشگفتار
۱۹	فصل اول: پرسش اجتماعی
۷۳	فصل دوم: ابداع همبستگی
۱۱۹	فصل سوم: ارتقاء امر اجتماعی
۱۷۳	فصل چهارم: بسیج جامعه
۲۵۳	فهرست اعلام

یادداشت دبیر مجموعه

اغلب تاریخ نگاران، ماندگاری جمهوری سوم فرانسه را که بعد از حدود یک قرن که از انقلاب فرانسه می‌گذشت بالاخره این کشور را صاحب یک نظام سیاسی کرد که هفتاد سال دوام آورد، حاصل افول هیجانات سیاسی در این کشور به شمار می‌آورند. نظامی سیاسی که تنها با بحرانی که تمامی اروپا و سپس جهان را زیر و رو کرد، یعنی جنگ دوم جهانی، رأی به انحلال خود داد. هیجاناتی که طی یک قرن التهاب، جزیره تأسیس نظام‌هایی یکی از دیگری ناکام‌تر نینجامیده بودند: ناکامی در تأیید نظام‌های وفادار به شعارهای انقلاب فرانسه، ناکامی در بازسازی نظام منقرض شده توسط همین انقلاب و ناکامی در بر ساختن نظامی که مدعی پاسداران میراث این هر دو در شکل امپراطوری بود. ناکامی‌هایی که خود هر یک با فجایع و کشتارهایی همراه بودند که از جمله آن‌ها می‌توان به از بین رفتن بیش از دو میلیون نفر از جمعیت این کشور پانزده میلیونی اشاره کرد.

جمهوری سوم نیز حیات خود را با یکی از همین فجایع و کشتارها آغاز کرد: کمون پاریس؛ که عصاره‌ای بود از تمامی دیگر مصائبی که این کشور در صد سال گذشته به جان کشیده بود. شدت بی‌رحمی‌هایی که اهالی پاریس در شورش کمون در سال ۱۸۷۱ شاهد آن بودند، عاقبت به افول هیجانات سیاسی

انجامید و چپ و راست و سلطنت طلب‌های جور و واجور، آنارشیت‌ها و سندیکالیست‌ها و دهقانان خشمگین را به میانه‌روی دعوت کرد. با اینهمه فقط این وجه سلبی نبود که باعث ماندگاری جمهوری سوم گشت، به استناد آنچه در این کتاب به تفصیل شرح آن آمده است، این ماندگاری عمدتاً مدیون ابداع مقوله‌ای بود که میان مردم یعنی صاحبان مشروعیت سیاسی و بالاترین قدرت سیاسی یعنی دولت قرار گرفت: امر اجتماعی.

واقعیت آن بود که انقلاب فرانسه با برچیدن تمامی رده‌های مسئولیت‌پذیر اجتماعی در نظم پیشین و با مطرح کردن برابری همه شهروندان، دولت را همزمان به همه چیز و هیچ چیز تبدیل کرده بود. اینکه گفته می‌شد دولت حاصل قراردادی اجتماعی است میان شهروندان آزاد و رهبران‌شان و اینکه این شهروندان هرگاه اراده کنند می‌توانند به دلایلی که خود تشخیص دهند این قرارداد را ملغی سازند، به این معنا بود که جامعه از سویی باید از هرگونه دولت آزاد می‌بود و از سوی دیگر برای رسیدن به خواسته‌هایش کاملاً وابسته به وی. هیچ گروه مسئول دیگری وجود نداشت که در قبال مردمانی که به بازگشت به ظرفیت سیاسی دست یافته بودند و در عین حال اکثریت فریب‌ناپذیر و اتفاق‌شان در وضعیت شبه‌بردگی اقتصادی قرار داشتند قبول مسئولیت کند. همزمان به شکلی به مردم متصل باشد که موجب شورش یکی علیه دیگری و یا سودای به دست گرفتن قدرت برای استفاده از ابزاری دولتی فقط و فقط در جهت منافع خود و سرکوب رقیب نباشد. دلیل اصلی ناکامی‌های سیاسی، توانی‌شان در پاسخگویی به همین معضل بود: بازسازی پیوندهای قدیمی و احیای رده‌بندی‌های نظام پیشین می‌توانست به نیاز جامعه به وجود گروه‌های مسئولی که به کمک دولت بیایند پاسخ دهد اما مترادف بود با نفی آزادی‌های جمهوری خواهانه‌ای که طی انقلاب به دست آمده بودند و دیگر

هیچ ساختار سیاسی‌ای یارای بازپس گرفتن کامل آنها را نداشت. نظام جمهوری نیز با تناقض جدی میان برابری حقوقی افراد و نابرابری فاحشی که حقیقتاً در میان آنها وجود داشت مواجه بود.

آفت هیجانات سیاسی این فرصت را پیش آورد که راه‌حل نه در وادی صرف سیاسی و نه حوزه صرف مدنی که تا آن روز گمان می‌رفت اتصافشان به هم، بدون میانجی صورت می‌گیرد جستجو شود. امر اجتماعی، آن گونه مختلطی بود که ابداعش به لطف مفهومی به نام «همبستگی» اجتماعی ممکن گشت. مفهومی که دامنه پوشش‌دهی‌اش مدام گسترش یافت و در شکرهای سوناگون و حوزه‌های متعددی که تناقضات پیش‌گفته در آنها بروز می‌کرد به عدد برساختن نظام سیاسی باثباتی آمد که همان جمهوری سوم در فرانسه بود. الگوی ساخت جمهوری‌های بعدی در این کشور.

مراد ثقفی

پیشگفتار

کتاب حاضر، بود خود را بی شک مدیون سرخوردگی مدرنی است که در اواخر سال‌های انقلاب و جریانگیر نسل شصت و هشتی‌ها شد؛ در آن سال‌هایی که دیگر آشکار شده بود هیچ بدیل سیاسی‌ای ادامه‌دهنده جنبشی نخواهد شد که ما را به آن شدت، به اعتراض به نظم شهر واداشته بود. تأثیر اعتراضات تدریجاً در تغییراتی که در آداب و رسوم جامعه ایجاد کرده بود تحلیل می‌رفت، بی‌آنکه واقعاً نظام رسمی منافع سیاسی را درگیر کند و ما، به‌جای آنکه مجدداً، چنانکه انتظارش را داشتیم، به امر سیاسی پردازیم، بیش از پیش از آن جدا می‌شدیم. بسیاری، در نتیجه این باز، تصمیم خودشان را گرفتند و اذعان کردند که ساده‌لوحی‌های احمقانان گذشته شده بود دنیای موجود را تا آن اندازه سیاه و دنیای ممکن را تا اندازه سفید بینند، توهماتي چند بیش نبود. چنین بود که واقع‌گرایی بی‌حدومرزی، که گاه از ما تا قعر کلبی مسلکی فرومی‌کشاند، جای اندیشه‌شان را گرفت. دیگرانی هم بودند که برعکس، سرسختی می‌کردند و به‌جای آنکه امیدواری‌های از دست‌رفته‌شان را به شالوده نقد شکل‌های زندگی اجتماعی جهان تبدیل کنند، به نوعی بیزاری شبه‌عارفانه از جهان دچار شده بودند. تروریسم، با دین مختصری که به تاریخ ما دارد، اساساً جز این نبود: عزم نابودکردن جهانی که توهماتي به

آن زیبایی را نابود کرده بود. آن واقع‌گرایی و این عارف‌پیشگی، هردو آشکارا دفاعی در برابر سرخوردگی مدرن‌اند. هردو بیش از آنکه درباره سرخوردگی تعقل کنند، آن را عقلانی می‌کنند؛ بیش از آنکه به ما امکان برون‌رفت از آن را بدهند، ما را در آن ماندگار می‌کنند. نیازی که احساس کردیم نیز به منظور پرهیز از این‌گونه دام‌های زمان حاضر و برای تعقل درباره این سرخوردگی بود. تعقل در اینجا به دو معناست: استحصال عللی که منجر به پیدایش این پدیده شدند، و کمی هم سرعقل آوردن آنهایی که از این سرخوردگی خرسندند، به آنکه بخواهند بفهمند که این سرخوردگی بهای چه چیز بوده است.

چه شده؟ خانواده، سیاسی در جامعه ما به آهستگی فرونشستند و از آرمان‌های بزرگ‌تر گذشته فاصله گرفتیم تا، به جای آن، توان خود را به شکل‌های به مراتب بخردانه‌تری در «امر اجتماعی»، در مسائل زندگی روزمره، در بهبود نظام بی‌واسطه مناسبات شخص و اجتماعی خود سرمایه‌گذاری کنیم؟ مگر نه اینکه همه اینها فقط ناشی از سربرآوردن تدریجی گونه مختلطی به نام امر اجتماعی بود که در تقاطع تلاقی امر مدنی و امر سیاسی نضج گرفته و این دو وادی را به هم آمیخته تا در جستجوی خشتی‌کردن تعارض خشونت‌باری باشد که مخیله سیاسی مدرن در مقابل واقعیات جامعه مدنی و تجاری قرار داده است؟ صحنه‌گذاران بر حاکمیت برابر همگان و تمجید برادری خودخواسته که منشأ قدرت انقیاد بود، جای خود را به نظام اخلاقی‌ای مبتنی بر همبستگی داده است. رؤیای جمهوری خواهان، این بود که بر ویرانه‌های تقدیرگرایی نظام قدیم که مدعی بود پیوند میان انسان‌ها را در آن تنگ به هم تنیده است، جامعه‌ای خودخواسته بنا شود. نظام اخلاقی مبتنی بر همبستگی، بیش از آنکه به این رؤیا متوسل شود، به ضرورت حفظ انسجام مناسبات اجتماعی توسل

می‌جوید. ما، دیگر نه برای احقاق حق، که برای احقاق حقوق‌مان، حقوق اجتماعی‌مان، مبارزه می‌کنیم. تقسیم اجتماعی کار چنان است که گروه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند در معرض صدمات خاصی قرار بگیرند که ایجاب می‌کند مشمول مزایایی مشخص بشوند یا مشمول جبران موضعی خساراتِ مترتب بر آن صدمات؛ حقوق اجتماعی است که اینها را تعریف می‌کند. مطالبهٔ مطلق عدالت جای خود را به مشاجراتی داده است دربارهٔ فرصت‌های نسبی‌ای که عده‌ای از آن برخوردارند و مخاطراتی که فراراه عده‌ای دیگر را دارد. همزمان، اجتماعی‌شدن مخاطرات زندگی، که اکنون به مثابهٔ اتفاقات عادی در نظر گرفته می‌شوند، به‌کندی جای مفهوم مسئولیت را گرفته است. اجتماعی‌شدن، هیچکس را مسئول بدبختی گروهی دیگر نمی‌شمارد و حاشهٔ بحثشان را نیز از کسی طلب نمی‌کند. همچنین، به عوض آنکه جامعهٔ صحنهٔ برداشتن قطعیت‌ها باشد، اکنون شاهد تفاوت‌هایی هستیم که خواستار به‌رسمیت‌شدنشان از سوی جامعه‌اند؛ آنها داعیهٔ فرمانروایی بر آیندهٔ جامعه را ندارند بلکه تنها به دنبال جایگاهی بر سر میز بزرگ مذاکرهٔ دائمی‌ای هستند که دارد به سوی روزافزون زندگی اجتماعی را سازمان می‌دهد و به سوی آینده‌ای می‌برد که دیگر هیچکس جرئت نمی‌کند جز به نام «تغییر»، که عنوان چندان درخشان هم نیست، جور دیگری از آن یاد کند.

امر اجتماعی واژگان پرهیزکارانهٔ اخلاقیات اعتدال و میانه‌روی را در مقابل ابهامات تب‌آلود عبارات فاخر جمهوری نوظهور قرار داد. زین پس ما کمتر خودمختاریم و بیشتر باید خودگردان بشویم، بیش از آنکه مسئولیت فردی داشته باشیم، باید مشارکت جمعی داشته باشیم. دیگر مقید به قراردادهای، مدنی یا سیاسی، که به شکلی جدی تعیین‌کنندهٔ رفتارها مان باشد، نیستیم، بلکه مدام درگیر روال بی‌انتهای مذاکره بر سر سرنوشت

خصوصی و عمومی خود هستیم؛ البته اگر چنین تمایزی هنوز معنا داشته باشد. این میزان از پرهیزکاری ممکن نبود مگر با امحاء هرگونه فضیلت [در معنایی که این کلمه نزد ماکیاول دارد] و هرگونه قدرت ویژه در جامعه. پیشروی امر اجتماعی، با ملغی شدن بطی همه مراجعی همراه است که - مانند خانواده یا جنبش کارگری - به مثابه فاعل تاریخ عمل می کرده اند. تا جایی که دیگر نمی توان صرفاً از جامعه حرف زد؛ مگر به شکل نوعی نشانه بیرونی، بقایا، چیزی که از پیاپی می دویم یا توهمی از یک نگاره خیالی.

چنین است حکایت دلمردگی ما و این تحیر غریبی که مدرنیته در مرحله متکامل خود به «رمز» او ده است. اما آیا می شود چنین نقشی را بنگاریم و قابی بر آن ننهیم؛ در این معنای این تغییرات را جستجو نکنیم؟ این تغییرات، مشخصه همه دموکراسی های غربی اند، هرچند که در ادامه صرفاً به دموکراسی فرانسه خواهیم پرداخت. حال به این چه رابطه ای می توان بین دموکراسی و این شیوه سازماندهی مجامع جامعه برقرار کرد؟

در واقع، به مجردی که امر اجتماعی را، در ارتباط با واقعیت سیاسی دموکراسی، در نظر می گیریم، وجه کاملاً متفاوتی از نمایان می شود و ناکامی ناشی از افت هیجانات، جای خود را به شگفتی زدگی در برابر چیزی می دهد، که امکان زندگی در یک نظام آزاد را فقط مدیون ابداع انیم: برای آنکه دولت جمهوری خصلتی سازگار با تعریف مردم سالاران حرد داشته باشد، حتماً می بایست که مفهومی چون همبستگی ابداع شود، و از همین روست که می بینیم همبستگی، در تقابل با حاکمیت، به مثابه بنیان واقعی قدرت دولت جمهوری، برآمده است. مفهوم حاکمیت آکنده از ابهامات ذاتی ناهنجاری بوده است که سبب شده اند دو گروه بتوانند مشروعاً به آن استناد کنند: هم کسانی که در پی آن بودند که همه چیز از طریق دولت باشد و هم

کسانی که هیچ‌گونه اقتداری برای آن قائل نبودند.

همبستگی از یک سو، نقش اجتماعی دولت را در تقابل با هواداران لیبرالیسم تمامیت‌خواه تثبیت می‌کرد؛ اینها اگر می‌دیدند که مردم‌سالاری به ضررشان است هیچ ابایی از توسل به استبداد نداشتند. اما از سوی دیگر، برای این نقش حدود و ثغوری می‌گذاشت، به قسمی که در چارچوب پیشرفت، مشترک جامعه، آزادی و ابتکار عمل فردی هرکس نیز محترم شمرده شود و مخالف هر نوع تلاش برای براندازی و سازماندهی دوباره جامعه‌ای با خواست دولتی بود. حق اجتماعی نیز متکی بر روشی برای حل و فصل مسائل اجتماعی است که بر اساس الگوی محاسبات بیمه‌ای ابداع شده است و بی‌آنکه بر طرف، دولت را کنار بگذارد یا دولت را به سمت تلقی جانبدارانه‌ای از عدالت اجتماعی سوق دهد، این امکان را فراهم می‌آورد که افراد از گزند آفت اجتماعی مصون بمانند. و بالاخره، روال‌های درگیرسازی متأخری که مبتنی بر استفاده از تصمیم‌یافته از مذاکره شکل گرفته‌اند و مواجهه‌ای دائمی میان اهداف و وسایل توسعه را سازمان می‌دهند، به شکل مردم‌سالارانه [جامعه] معنایی بی‌واسطه را مأموس بخشیده و زندگی اجتماعی واقعی را به شکلی روزافزون به مکانی برای تصمیم‌گیری در خصوص تحول جامعه بدل کرده‌اند.

بدین ترتیب، تعیین سیاسی امر اجتماعی، برای جامعه‌ای که نظامی مردم‌سالارانه اختیار کرده است، به صورت ابداعی ضرورتی برای حکومت‌پذیری جامعه ظاهر می‌شود. تمامی تاریخچه امر اجتماعی حاکی از جستجوی راهی است برای گریز از دام‌های مهلک انقلاب از یک طرف و سنت از طرف دیگر تا بتواند فارغ از حکم‌های دکترینی لیبرالیسم و سوسیالیسم، راه‌حلی خاص جمهوری برای مسئله سازماندهی زندگی مردم در جامعه بیابد.

در سرتاسر این کتاب دو خط فکری در هم تنیده شده‌اند. یکی خطی است که می‌توانیم روانکاوی تاریخی رابطه‌مان با امر سیاسی بنامیم و مسیر مخیله نخستین ما را دنبال می‌کند؛ از رؤیای نظمی که، چون طبیعی یا فراخوانده تاریخ بود، عادلانه و موزون نیز بود و بر جامعه‌ای رهاشده از استبدادی سرکوبگر حکمفرما می‌شد، تا فروپاشی آن به درون واقعیت اجتماعی‌ای درگیر تشریفات قانونی که نشانی از هیچ نظم طبیعی یا تاریخی در سازمان انسانی آن دیده نمی‌شود. دیگری خطی است که می‌توان روانکاری، یعنی تاریخ‌مان نامیدش؛ خطی که - بر اساس واقعیتی سیاسی که سرآغاز مردم "رانزا" جمهوری است و به همراه آن نومیدی حاصل از شکل حکومت مردم‌سالارانه در قبایل با آرمان جمهوری خواهانه - تاریخ ما را به مثابه پیامد ابداعاتی تشریح می‌کند که در پاسخ به تضادهایی که در درون این آرمان بروز کرده و مستقلاً شکل حکومت مردم‌سالارانه را تهدید می‌کرده‌اند، بر ساخته شده‌اند.

استفاده از واژه روانکاوی بدین معنی نیست که می‌خواهیم رویکردی روانکاوانه به منابع و مآخذ تاریخی داشته باشیم؛ بلکه فقط این است که روانکاوی، الگوی روایی‌ای را در اختیارمان می‌گذارد که، مخیله و یأس، آسیب‌دیدگی و ابداع راه‌حل‌های ترمیمی را یکجا و در یک حرکات تبیین‌گرانه گرد هم می‌آورد. بدین ترتیب ما بر آنیم تاریخی از امر اجتماعی بدون آن که آن را به چشم شیوه‌ای برای جذب تضادهای درونی آرمان جمهوری خواهانه می‌نگرد؛ تضادهایی که هنگامی بروز می‌کنند که آرمان جمهوری خواهانه به واسطه شکل مردم‌سالارانه با بخشی شدن جامعه مواجه می‌شود. این نوشته، تاریخ یک مسئله و راه‌حل آن است، تاریخ یک آرمان و افاله آن.

البته می‌توانم، برای آنهایی که فقط نظریات صریح و سراسر است را

می‌پسندند و وجود یک چنین ابهام دائمی‌ای در یک روایت تبیین‌گرانه برآشفته‌شان می‌سازد، از خیر تعلیق ماجرا بگذردم و همینجا اعلام کنم که نویسنده دست آخر، همچون بز آقای سیگن^۱، دل به جذابیت‌های سرد پسامدرنیته می‌بازد؛ اما این نکته اهمیت اساسی ندارد. نویسنده مذکور بررسی ویژگی‌های «تمدن تغییر» را به کتاب آتی دیگری وانهاده است.

اکنون نوبت می‌رسد به تقدیر از همه کسانی که در تهیه اثر حاضر مرا یاری رسانده‌اند. پیش از همه باید از ژان-پل کورنیه^۲ تشکر کنم که در تمامی طول تدوین این تحلیل نقش دشوار مخاطب ویژه را ایفاء کرد و در عین حال، به اعتبار بجزر خاصش در زمینه رویه‌های رایج امروزی برای تحرک‌بخشی در زندگی اقتصادی و اجتماعی، در تهیه فصل آخر نیز همکاری‌های موردی داشته است. تابستان‌های چندی را با هم به تلاش در روشن کردن دلایل تعلق خاطر ما و همچنین اکراه‌های مان نسبت به جامعه‌مان سپری کردیم؛ بدین ترتیب این کتاب تا حد زیادی نیز کتاب او شده است. اما اثر حاضر کار سنگین و طولانی‌ای را ایجاب می‌کرد که این همکاری، هر قدر تنگاتنگ و ارزشمند، به تنهایی کفاف پشتیبانی آن را نمی‌داد و انجام آن میسر نبود مگر با حمایت‌های مداوم فرانسوا روستان^۳، شرین مول^۴. همچنین از همه کسانی که لطف کرده یک یا بعضاً چندین ویرایش مترجمی متن را خواندند و از ملاحظات و توصیه‌های خود بهره‌مند ساختند: ریم کاستیل^۵، پیر لانتز^۶ و پیر بیرنباوم^۷، و صد البته ژان بُدريار^۸ که در سرتاسر این نیم‌ایمان

۱. اشاره به داستان «بز آقای سیگن» اثر آلفونس دوده (Alphonse Daudet). م.

2. Jean-Paul Curnier

3. François Roustang

4. Catherine Mével

5. Robert Castel

6. Pierre Lantz

7. Pierre Birnbaum

8. Jean Baudrillard

طولانی حضور داشته و در چارچوب کلاس درسی که سالیان چندی است مشترکاً، گاه با همدستی هم و گاه در تقابل با هم، در دانشگاه نانتر^۱ ارائه می‌کنیم، اغلب با پاسخ‌هایش در من انگیزه ایجاد کرده است. یادآوری آخر، و بی‌آنکه این تأخر چیزی از ارزش آن بکاهد، دین من به ژان-بتیست گراسه^۲ است که کمک به‌سزایی در تنظیم نهایی متن کرد.

www.ketab.ir

1. Nanterre

2. Jean-Baptiste Grasset